

تعریف‌نگاری در فرهنگ امثال سخن^۱

کبری سلسله سبزی

چکیده: در فرهنگ‌ها، چه عمومی و چه تخصصی، از روش‌های مختلفی برای تعریف‌نگاری استفاده می‌کنند. روشی که برای تعریف به کار گرفته می‌شود به نوع واژه، هدف، مخاطب و حجم فرهنگ بستگی دارد. در تعریف اصطلاحات و امثال، معمولاً از تعریف نقشی یا کاربردی استفاده می‌شود. در فرهنگ امثال سخن، علاوه بر این روش، از تعریف ترادفی، تعریف تقابلی،... و معنی‌نگاری نیز استفاده شده است. شأن نزول امثال در مواردی خود در حکم تعریف بوده است. توضیحاتی که مؤلفان این فرهنگ در برخی از مدخل‌ها داده‌اند به درک معنی امثال کمک می‌کند. در این مقاله به روش‌های مختلف تعریف‌نگاری که در فرهنگ امثال سخن به کار گرفته شده است می‌پردازیم و مثال‌هایی برای هر یک از آنها ذکر و در پایان، به برخی از ویژگی‌های تعریف‌نگاری این فرهنگ اشاره می‌کنیم.

۱ مقدمه

«تعریف قلب و هسته فرهنگ را تشکیل می‌دهد و اهمیت آن بیشتر از تمام بخش‌های فرهنگ است. کاربران نیز عمدتاً برای تعریف به فرهنگ مراجعه می‌کنند و مشکلاتشان

(۱) با تعریف‌نگاری به روش علمی در کلاس درس استاد حسن هاشمی میناباد، در دوره آموزش تعریف‌نگاری که به همت گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در تیر و مرداد ۱۳۸۶ تشکیل شد، آشنا شدم. از ایشان به خاطر خواندن و اصلاح این مقاله سپاسگزارم.

در تعریف و نیازشان به آن بیشتر از مواد دیگر است» (هاشمی میناباد ۱۳۷۲، ص ۱۲۱). در فرهنگ، بنا به نوع و ماهیت واژه‌ها، مخاطب و هدف و حجم فرهنگ، از روش‌های مختلف تعریف استفاده می‌شود؛ از جمله: تعریف تحلیلی یا منطقی، تعریف ترکیبی یا قیاسی، تعریف مترادفی، تعریف تقابلی، تعریف بافتی، تعریف نقشی یا کاربردی، تعریف سنجی، تعریف جزءواژگی و...

۲ روش‌های تعریف‌نگاری در فرهنگ امثال سخن

روش تعریف‌نگاری در این فرهنگ بیشتر «تعریف نقشی یا کاربردی» است و روشی دیگر که آن را «معنانگاری» خوانده‌ایم. از تعریف مترادفی نیز نسبتاً زیاد استفاده شده است، اما تعریف تقابلی چندان کاربرد نداشته است. در مواردی، شأن نزول امثال خود کار تعریف را کرده است. از سوی دیگر، برخی از مدخل‌ها بدون تعریف‌اند و درک معنی آنها به عهده خواننده و شمع زبانی او گذاشته شده است.

۲-۱ تعریف نقشی یا کاربردی

بعضی از واژه‌ها و مقولات دستوری را نمی‌توان به روش‌های تحلیلی، ترکیبی یا مترادفی تعریف کرد. مهم‌ترین این واژه‌ها حروف ربط، حروف اضافه، حروف تعریف، اصوات و جز آن است که به آنها تکواژهای دستوری می‌گویند. برخی از تکواژها و واژه‌های قاموسی را، که عناصر معنادار زبان هستند (مانند اصطلاحات، امثال، ترکیبات قالبی چون تعارفات، تکیه کلام‌ها، دشنام‌ها و نفرین‌ها و امثال آنها)، نیز نمی‌توان به روش‌های معمول تعریف کرد. در این موارد، نقش و کارکرد این عناصر توضیح داده می‌شود و، بدین ترتیب، معنای آنها توصیف می‌گردد. به این روش توصیف معنا، تعریف نقشی یا کاربردی می‌گویند. طبعاً در چنین فرهنگی از این روش تعریف‌نگاری بیشتر استفاده می‌شود. در اینجا به دلیل اهمیت این شیوه مثال‌هایی از کاربرد آن می‌آوریم.

هنگامی گفته می‌شود / به کار می‌رود که...

مرده بلند شده، دارد مرده‌شور را می‌شوید.

هنگامی گفته می‌شود که افراد غیرمتخصص در امری دخالت کنند و به متخصصین امر و

نهی نمایند.

قدمش خوب (بد) بود.

هنگامی گفته می‌شود که با آمدن کسی به محلی اتفاق خوب یا بدی پیش آید.

قلاده به از سگ است.

هنگامی به کار می‌رود که ارزش چیزی از متعلقات و فرعیاتش کم‌تر باشد.

در مورد / درباره کسی گفته می‌شود که...

قرآن‌خوان مفت گیرش آمده می‌خواهد برای موشهاش هم قرآن بخواند.

در مورد کسی گفته می‌شود که از کارگر یا دوست خود و امثال آن، چون فرصتی پیش

بیاید، حداکثر استفاده را بکند.

هر چه دارد به بر دارد، به خانه دست خر دارد!

درباره کسی گفته می‌شود که ثروت و دارایی‌اش همان لباس و ظاهر آراسته است و در

خانه هیچ ندارد.

سبک‌وزن است و سنگین‌قیمت.

در مورد شیء بسیار نفیس گفته می‌شود.

منظور آن / این است که...

یا جنی یا برادر جنی!

به مزاح، منظور آن است که تو این اسرار را از کجا می‌دانی؟

سایه افتد بر زمین کج، چو بود دیوار کج.

... منظور آن است که نتیجه هر فعلی متناسب با نحوه انجام فعل است.

سبیل و ریشم را می‌تراشم، جای آن سرخاب می‌مالم!

... منظور این است که اگر به تعهد عمل نشد او نامرد است.

(خطاب) به کسی گفته می‌شود که...

هر چه تاج به سرت بزنی محتاج در چو غانه‌ای!

خطاب به عروسی گفته می‌شود که در حین آرایش مغرور شود...

هر چه دویدی پای ما حساب کن!

به طنز، به کسی گفته می‌شود که بیهوده دنبال مطلبی یا چیزی بدود و مأیوسانه برگردد.

هر چه نَرَه‌خر بند کَرَه‌اش است تو هم بند منی!

سخن کسی است که به دیگری بگوید که هر کاری کنی رهایت نمی‌کنم و باید تحمّل

کنی...

یادت بیاید گذشته‌ها را، انبان به دوش و خوشه‌ها را.

خطاب به کسی گفته می‌شود که از مقام پستی به مقام والایی رسیده است و خود را گم

کرده است.

قلم شاپور می‌زد تیشه فرهاد.

... زمانی گفته می‌شود که زحمت کاری برگردن کسی و سود حاصل از آن نصیب دیگری

شود.

موارد دیگر

هر چه خدا از من بدش می‌آید من از فلانی!

برای ابراز نفرت از کسی بیان می‌شود.

قرآن کنند حرز و امام مبین کشند.

... وصف حال کسانی است که به جزئیات دین توجه کرده و به کلیت و آنچه آشکار و

مبهرن است پشت پا زده‌اند.

قربان سرت آقای ناشی / خرجم با خودم اقام تو باشی؟

در پاسخ کسی که بدون پرداخت مزد دستور دهد، گویند.

۲-۲ معنای‌نگاری

یکی از روش‌هایی که در تعریف‌نگاری این فرهنگ به کار رفته آن چیزی است که در مدارس به آن «معنی کردن» می‌گویند. مؤلفان فرهنگ در مواردی تشخیص داده‌اند که با تعریف نقشی یا دیگر روش‌های تعریف‌نگاری نمی‌توانند مثلی را توصیف کنند، در نتیجه، آن را

معنی کرده‌اند. با نگاهی به فرهنگِ امثالِ سخن، می‌توان چنین نتیجه گرفت که این روش که آن را «معنانگاری» (شرح مفهوم کنایی مثل) می‌نامیم بیش از تعریفِ نقشی به کاررفته است.

ژاله به دور لاله می‌گردد، می به دور پیاله می‌گردد.

هر کسی و هر چیزی وظیفه خاص خود را انجام می‌دهد.

ژنده‌پوش از دل‌ها فراموش.

فقرا زود فراموش می‌شوند و هیچ کس از آنها یادی نمی‌کند.

ژولیده‌مو، ژولیده‌خوست.

بین باطن و ظاهر انسان ارتباطی وجود دارد.

کله‌پز برخاست (پا شد) سگ جایش نشست.

شخص منفوری از کاری کناره گرفت و شخص منفورتری جانشین او شد.

در مواردی، «یعنی» در آغاز تعریف آمده که نیازی به آن نیست. خود فرهنگ برای تعریف دادن و «یعنی» را نشان دادن نوشته می‌شود.

ناپخته نیکوتر از نیم‌خام.

... یعنی اگر کاری را شروع نکنی یا انجام ندهی بهتر از آن است که آن کار را نیمه‌تمام رها

کنی و یا ناقص انجام دهی.

هر چه به آغازی بوده شود / طمع مدار ای پسر اندر بقاش

... یعنی هر چیزی که آغاز می‌دارد [آغازی دارد]، پایانی هم خواهد داشت و پایدار

نخواهد بود.

۲-۳ تعریف ترادفی

تعریف ترادفی یکی از انواع سنتی تعریف است. در این نوع تعریف، فرهنگ‌نگار به کاربر چنین می‌رساند که واژه مدخل یا مثل به همان معنی واژه یا واژه‌ها و امثالی است که از قبل با آنها آشناست، مانند

آب آمد تیمم باطل شد.

نظیر: تیمم باطل است آنجا که آب است.

آب که آمد تیمم برخاست.

نظیر: تیمم باطل است آنجا که آب است.

مترادف‌هایی که پشت سر هم آمده‌اند با نشانهٔ پیکان به هم ربط داده شده‌اند:

جانم و جانت، کارتم و خونت. ↓

جانم و جانت، کاردم و استخوانت. ↑

زن بلا باشد به هر کاشانه‌ای / بی بلا هرگز نباشد خانه‌ای! ↓

زن بلاست. هیچ خانه‌ای بی بلا نباشد! ↑

گاهی مثلی تعریف دارد و از مثل مترادف به آن ارجاع داده شده است:

قابله دید زاییدن یادش آمد!

نظیر: قربان چشم‌های بادامیت، ننه ننه من بادام می‌خوام!

قربان چشم‌های بادامیت، ننه. ننه من بادام می‌خوام (می‌خواهم)!

هنگامی گفته می‌شود که کسی به محض شنیدن نام چیزی، داشتن آن را هوس می‌کند.

۲-۴ تعریف تقابلی

تعریف تقابلی آن است که واژه یا مثلی را به متضاد آن تعریف کنند. این مورد که در فرهنگ‌نگاری کمتر کاربرد دارد همانند تعریف ترادفی است. مواردی از تعریف تقابلی:

زن نانجیب گرفتن آسان و نگاه داشتن او مشکل است.

مقابل: زن نجیب گرفتن مشکل و نگاه داشتن او آسان است.

زود بازی کن بد بازی کن.

مقابل: دیر آی و درست آی.

در تعریف ترادفی و تقابلی «امکان اشتباه در مورد سبک، مفهوم ضمنی، شدت و قوت مترادف‌ها [و متضادها]... و مسائلی دیگر پیش می‌آید... از طرفی دیگر ممکن است این مترادف‌ها [و متضادها] ناآشنا تر و ناشناخته‌تر از واژه مدخل باشند». (هاشمی میناباد ۱۳۷۲، ص ۱۸۰). اشکال دیگر متضادها این است که مفاهیم متفاوت مثل‌ها را از هم

متمايز نمى‌کند.

زنان را از آن نام نباید پسند
که پیوسته در خوردن و خفتن‌اند
...مقابل: زنان را همین بس بُود یک هنر
نشینند و زاینده شیران نر

۲-۵ شأن نزول امثال

«بعضی از مثل‌ها شأن نزول دارند یا برای آنها شأن نزول ساخته‌اند، یعنی داستانی در پشت سر خود دارند که مثل را توجیه می‌کند. این‌گونه مثل را وقتی می‌توان خوب فهم کرد که شأن نزول آن دانسته شود» (انوری و دیگران ۱۳۸۴، پیشگفتار، ص ۱۳). بنابراین، در فرهنگ امثال سخن شأن نزول بسیاری از امثال آمده است.

در آغاز شأن نزول، پس از نشانه حکایت و روایت و شأن نزول، معمولاً جمله «گفته‌اند» آمده است. این مدخل‌ها گاه تعریف هم دارند و گاهی بدون تعریف‌اند:

خر کریم را باید نعل کرد.

برای پیش بردن کار باید رشوه داد. گفته‌اند ناصرالدین شاه مسخره‌ای درباری به نام کریم شیره‌ای داشت. وی، که از نفوذ و موقعیتی در دربار برخوردار بود، به جای رشوه، پول نعل کردن خر خود را می‌گرفت.

۲-۶ مدخل‌های بدون تعریف

بعضی از مدخل‌های فرهنگ امثال سخن بدون تعریف‌اند. از آنجا که خود این مدخل‌ها گویای معنا و کاربردشان بوده‌اند، مؤلفان نیازی به آوردن تعریف یا مترادف برای آنها احساس نکرده‌اند. استدلال مؤلفان شاید این بوده که اهل زبان به راحتی مفهوم این امثال را درک خواهند کرد. فرهنگ‌نویسان قدیمی نیز واژه‌های عام و پرکاربرد را تعریف نمی‌کردند و تنها به ذکر «معروف / مشهور است» کفایت می‌کردند، حال آنکه مشهور قومی، مهجور قومی دیگر است. ممکن است با گذشت زمان شفافیت معنایی این‌گونه واژه‌ها و امثال از بین برود و دیگر معروف و مشهور و شناخته نباشد؛ از این رو شایسته بود شرح همه آنها عرضه می‌شد. مواردی از مدخل‌های بدون تعریف:

خجالت زیادی هم نکبت می‌آورد؛ خدا اگر می‌خواست جان نو بدهد، جان کهنه را

نمی‌گرفت؛ خدا بنده‌اش را خوب می‌شناسد؛ خدا به دور، بلا به نزدیک؛ خدا یک جو بخت بدهد؛ خر باش که این طایفه از فرط خری / آنان که خرنند عاقلش می‌خوانند؛ خر برهنه را پالان نتوان گرفت؛ خر به نالش سزاتر از پالان؛ خر خر بیند آب به گندش آید؛ خرس در بیشه کدخدای ده است؛ خَس کم، جهان پاک.

تأمل در امثال فوق حاکی از آن است که معنا و کاربرد برخی از آنها را به‌سادگی نمی‌توان تشخیص داد.

۳ توضیحات امثال

برای تکمیل تعریف و هر چه روشن‌تر ساختن توصیف امثال، در موارد مقتضی، توضیحاتی پس از نشانه شمعی روشن (۲) آمده است. این توضیحات به درک معنی مثل و شناختِ واژه‌های مهجور و سخت و گاه‌گوشی موجود در آن کمک می‌کند.

با توکل زانوی اشتر بیند

... اشاره دارد به حدیث نبوی...

خَبَزَد و همان قدر دارد که هست / وگر در میان شقایق نشست

... خَبَزَدو: حشره‌ای سیاه‌رنگ و کمی بزرگ‌تر از سوسک خانگی.

زن از غازه سرخ شود مرد از غزا.

غازه: سرخاب که زنان بر چهره مالند.

(اما مؤلفان «غزا» را تعریف نکرده‌اند.)

۴ نکاتی در مورد ویژگی‌های تعریف‌های فرهنگ امثال سخن

۴-۱ یکدستی و الگوهای یکسان تعریف

وقتی امثال مرتبط با الگوی یکسان تعریف می‌شوند یکدستی رعایت می‌شود و می‌توان از تعاریف متضاد و متناقض و ناقص بر کنار ماند. «فرهنگ‌نگاران می‌توانند با قاطعیت و اطمینان خاطر از درک روابطِ متقابلِ بینِ واژگانِ مرتبط به تعریف بپردازند» (هاشمی میناباد ۱۳۷۲، ص ۱۳۷). فرهنگ امثال سخن هفت مؤلف دارد که دو تن از آنان ویراستار آنند. از

ویراستاران انتظار می‌رود تعاریف مشابه را یکدست و همگون کنند، اما در مواردی خبری از این یکدستی نیست.

از تعریف و توضیح مدخل‌های «با این پروپاچین می‌خواهی بروی به چین و ماچین؟!» و «خرچنگ می‌گفت می‌خواهم بروم هندوستان...» چنین برمی‌آید که این دو مترادف‌اند. شَمّ زبانی نگارنده و نظر ابراهیم شکورزاده بلوری (۱۳۸۰) و امین خضرای (۱۳۸۲، ص ۲۱۸) حاکی از این است که مَثَل «با این ریش می‌روی تجریش» نیز با اینها مترادف است. فرهنگ امثال سخن سه تعریف متفاوت از این مثل‌ها به دست داده است:

با این پروپاچین می‌خواهی بروی به چین و ماچین؟!

هنگامی گفته می‌شود که بخواهند به ناتوانی کسی در راه رسیدن به مقصودی، به علت نداشتن وسایل و لوازم کار، اشاره کنند.

(و سپس مؤلفان داستان قصد کردن خرچنگ برای رفتن به چین و ماچین را آورده‌اند).

با این ریش می‌روی تجریش؟!

با این رویه که در پیش گرفته‌ای رسوای خلق خواهی شد.

خرچنگ می‌گفت می‌خواهم بروم هندوستان، گفتند با همین دست و پای کج و کوله؟

هنگامی گفته می‌شود که کسی ادعای بزرگی داشته باشد اما استعداد و توانایی‌هایش

به هیچ وجه متناسب و در حدّ رسیدن به آن نباشد.

از ظاهر مثل‌های زیر و نظر ابراهیم شکورزاده بلوری (۱۳۸۰) چنین برمی‌آید که این دو، گونه‌های مختلف یک مثل واحدند که به دو نوع تعریف شده‌اند.

با پا راه بروی، کفش پاره می‌شود؛ با سر، کلاه.

هنگامی گفته می‌شود که بخواهند انجام هر کاری را مستلزم خرج و مخارج یا

فرسوده شدن لوازم کار بدانند.

از پا راه بروی، کفش پاره می‌شود، از سر، کلاه.

هنگامی گفته می‌شود که کسی بسیار خساست به خرج می‌دهد.

به نظر می‌رسد دهخدا (۱۳۶۳ / ۱۳۳۹) نیز در مترادف دانستن این دو مثل به راه خطا رفته است:

تعریف مَثَل اول در امثال و حکم: «زیان هر دو طرف امر مساویست».

تعریف مثَل دوم در امثال و حکم: «در هر حال، این کار خرجی را مستلزم است». دو گروه مثل‌های زیر نیز بر طبقِ ظاهرشان و تعریف‌هایی که در فرهنگ امثال سخن آمده مترادف‌اند.

بالای گود (زورخانه) نشسته و می‌گوید لنگش کن!

هنگامی گفته می‌شود که بخواهند به کسی که از دور به امری یا کاری نظاره و توجه دارد و فقط دستور می‌دهد این کار را بکن، آن کار را نکن، اشاره کنند.

نشسته است بالای گود و می‌گوید لنگش کن.

درباره کسی گفته می‌شود که خودش کاری انجام نمی‌دهد و فقط دیگران را تحریک می‌کند.

از بارک‌الله بارک‌الله گفتن کسی بزرگ نمی‌شود. ↓

از بارک‌الله قبای کسی رنگین نمی‌شود. ↑

تنها آفرین و احسنت گفتن به کسی که کاری را انجام داده کافی نیست.

بارک‌الله برای کسی نان نمی‌شود. ↓

هنگامی گفته می‌شود که بخواهند به بی‌فایده بودن تشویق برای کسی که کاری انجام داده

و منتظر حق‌الزحمه است اشاره کنند.

بارک‌الله قبای کسی را رنگین نمی‌کند. ↑

از بارک‌الله قبای کسی رنگین نمی‌شود.

۴-۲ تعریف موردی

تعریف موردی تعریفی است که در آن تنها یک یا چند مورد از میان کل موارد شمولِ معرّف (= واژه، اصطلاح یا مثلی که مورد تعریف قرار می‌گیرد) را به دست دهند، مانند: باز هم باز بُود ورچه که او بسته بُود.

... پرندۀ شکاری گرچه پایش را بسته‌اند ولی هنوز همان قدر و شوکت را دارد. نظیر: شیر

شیر بُود گرچه پیر بُود. (این مثل در فرهنگ امثال نیامده است)

این مثل تنها در مورد پرندۀ شکاری به کار نمی‌رود، بلکه عمومیت پیدا کرده و در مورد انسان‌ها نیز به کار می‌رود و مترادف «فیل مرده‌اش صد تومن، زنده‌اش هم صد تومن» و «فیل مرده و زنده ندارد» است. تعریف این مثل در فرهنگ حاضر چنین است:

اشخاص هنرمند و فاضل، در حال ضعف و قدرت، عزت و ذلت، دارای قدر و قیمت معنوی هستند و قدر و مرتبه آنها نزد مردم در زندگی و پس از مرگ مساوی است.

۵ فرجام سخن

انتشارات سخن با تألیف فرهنگ بزرگ سخن و مجموعه‌ای از فرهنگ‌هایی که از دل این اثر بیرون آمده‌اند خدمت بزرگی به تمدن ایرانی و زبان فارسی کرده است. بررسی و تحلیل انتقادی این آثار به پیشبرد زبان فارسی و دانش نوپای فرهنگ‌نگاری یاری خواهد رساند.

منابع

- انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۴)، فرهنگ امثال سخن، سخن، تهران.
- خضرای (واله)، امین (۱۳۸۲)، فرهنگ‌نامه امثال و حکم ایرانی، نوید، شیراز.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳/۱۳۳۹)، امثال و حکم، ج ۴، امیرکبیر، تهران.
- شکورزاده بلوری، ابراهیم (۱۳۸۰)، دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها، به‌نشر، مشهد.
- شهری، جعفر (۱۳۷۰)، قد و نمک: ضرب‌المثل‌های تهرانی به زبان محاوره، اسماعیلیان، تهران.
- هاشمی میناباد، حسن (۱۳۷۲)، مبانی فرهنگ‌نگاری تک‌زبانۀ عمومی و کاربرد آن در زبان فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- HARTMANN, R. R. K. and James, G. (1998), *Dictionary of Lexicography*, Routledge, London.
- JACKSON, H. (2002), *Lexicography: An Introduction*, Routledge, London.
- PREDOTA, Stanislaw (2003), "Dictionaries of Proverbs", in Van Sterkenburg, P. (ed.), *A Practical Guide to Lexicography*, John Benjamins Publishing Company, Amsterdam.

